

مظلومیت واژه‌هایی چون «جمهوریت»، «آزادی»، «مردم‌گرایی» و «اصلاحات» زمانی آشکار می‌گردد که در نقیبی به تاریخ سوء استفاده و استفاده‌انباری از این واژه‌ها از طرف یکسونگران به تاریخ و آنانی که در تحریف و تقطیع تاریخ هرگز به مقاطعی که مردم قربانی چنین واژه‌هایی شدند اشاره نمی‌کنند، برای عامه مردم آشکار گردد.

شکی نیست که انقلاب کبیر فرانسه زاییده حکومت دیکتاتوری لوئی شانزدهم و همسویی کلیسا و مسیحیت تحریف شده با چنین نظام شاهنشاهی و نیز فشار و فقر جامعه در زیر تازیانه نظام طبقاتی اشراف به شمار می‌رود، انقلابی که مردم را وادار به واکنش در برابر بی‌عدالتی‌ها ساخت و با حرکت خود بر نظام ستم‌شاهی پایان بخشید.

اما این‌که کسانی که به نام «جمهوریت»، «خردگرایی»، «مردم‌سالاری» و «آزادی» شمشیر را برای کلیت دین خدا از رو پسته و با بهره‌گیری از حرکت مردم در حذف حکومت دیکتاتوری و اشرافی لوئی شانزدهم به قدرت رسیدند، خود از چه پیشینه‌ای برخوردار بودند و چه نوع حکومتی را به نام «جمهوریت» پس از حذف دین در جامعه بنیان نهادند، مقوله‌ای است که شیفتگان تفکر لیبرالستی و دین‌ستیزان و تحریف‌گران تاریخ به سرعت از کنار آن می‌گذرند.

«مجلس ملی» موسوم به «کنوانسیون»، «کمیته نجات ملی» و «شورای شهر» را می‌توان سه دستورده انقلاب فرانسه در آن مقطع تاریخی به شمار آورد که هر سه مسیر دیگری را پیمودند؛ مسیری که به شکل‌گیری دهشتناک‌ترین حکومت پلیسی به نام «جمهوریت» و «مردم‌گرایی» شد؛ این مسیر فرایند حذف «دین» و «اخلاق» و اهتمام بیش از حد به خردگرایی بود. ویل دورانت در تاریخ تمدن از مبارزه نمایندگان مجلس و اعضای شورای شهر با مسیحیت، بستن کلیساها، نامیدن کلیساها به «پرستش‌گاه خرد» و خواندن «سرود آزادی» در کلیساها به جای دعا یاد می‌کند و می‌نویسد:

«رهبران مبارزه علیه مسیحیت عبارت بودند از: ابر، شورای شهری و شومت، نماینده کمون پاریس. گروهی از



حسن ابراهیم زاده

پیامد حذف دین و اخلاق رویش خوشه‌های خشونت در مزرعه جمهوریت

سان - کولت‌ها تحت تأثیر سخنرانی شومت و مقالات ابر به صومعه من - دنی حمله بردند (۱۶ اکتبر ۱۷۹۳) تابوت‌های خانواده‌های سلطنتی را خالی کردند و با ذوب فلزات آن‌ها به جنگ پرداختند. در ۶ نوامبر، کنوانسیون به کمون پاریس دستور داد که رسماً کلیسای مسیحی را انکار کند، در ۱۰ نوامبر، عده‌ای از مردان و زنان ساکن محلات کارگری پاریس و جمعی افراد بی سر و پا، با لباس‌ها و آلات مذهبی مسخره از کوچه‌ها گذشتند و وارد کنوانسیون شدند و از نمایندگان خواستند که تعهد کنند در جشنی در آن شب در کلیسای بزرگ نوتر - دام - که نام آن را به پرستش‌گاه خرد تبدیل کرده بودند شرکت جویند. در آن‌جا محراب تازه‌ای ساخته بودند که در آن دوشیزه کاندی از اپرای پاریس با لباسی مرکب از پرچم سه رنگ و با کلاهی سرخ به عنوان «الاهة آزادی» به چشم می‌خورد. همراه وی خانم‌های جذاب و دلربایی بودند که «سرود آزادی» را می‌خواندند. زائران در صحن کلیسا به پایکوبی و آوازخوانی پرداختند و در این ضمن در محراب‌های جینی، به قول گزارش‌گران مخالف، سودجویان آزادی، مراسم عشق‌بازی را به جای آوردند.^(۱)

حرکت دین‌ستیزانه و غیراخلاقی نمایندگان مجلس و شورای شهر واکنش‌های جدی را از سوی مردم به دنبال داشت و مردمی که به دنبال رفاه و آزادی و رهایی از استبداد پادشاهی و استعمار اشراف بودند، در ادعای متادیان «جمهوریت» و «آزادی» شک و تردید کردند. خوف از نافرمانی مردم، و حرکت مسلحانه مسیحیان مؤمن و معتقد، جمعی را که بر آن بودند خلأ دین را با پیروی از «خرد» محض پر نماید، مجبور به بازنگری در موضع‌گیری‌ها نمود. ویل دورانت می‌نویسد: «کنوانسیون پس از تأمل بیش‌تری به این نتیجه رسید که شاید در سیاست ضد‌مسیحی خود مبالغه کرده باشد، جمعی از نمایندگان بر این عقیده بودند که با حقایق نخستین نمی‌توان به وجود خدا پی برد، عده‌ای از وحدت وجود طرفداری می‌کردند و بالاخره برخی ملحد بودند و در عین حال، دسته‌ای از آنان از خود می‌پرسیدند که آیا خشمگین ساختن کاتولیک‌های مؤمن و معتقد کاری عاقلانه است یا نه؛ زیرا این عده در اکثریت بودند و بسیاری از آن‌ها

آبادگی جنگ مسلحانه علیه انقلاب را داشتند.»^(۲)

«ویل دورانت» در خصوص تلاش «رویسپیر» برای بازگرداندن دین در این مقطع اشاره می‌کند: تلاشی که از چهره مزور و سالوس منش وی در برخورد با مفاهیم دینی و در پیش گرفتن مشی تاکتیکی با آموزه‌های مسیحیت پرده برمی‌دارد.

دینی که «رویسپیر» به دنبال آن بود، در حقیقت نباید تضادی با دیدگاه‌های «ژان ژاک روسو» و جمهوریتی داشت که وی و دوستانش آن را مورد پرستش قرار داده بودند.

«ویل دورانت» می‌نویسد: «رویسپیر» که دستش به خون آلوده و باز شده بود، در این هنگام درصدد بازگرداندن مذهب به فرانسه برآمد، کوشش به منظور برقراری خردگرایی به جای مسیحیت، کشور را علیه انقلاب برمی‌انگیخت. در پاریس، کاتولیک‌ها علیه بسته شدن کلیساها و آزار کشی‌ها طغیان می‌کردند، هر روز عده بیش‌تری از طبقات پایین و متوسط در مراسم قداس یکشنبه شرکت می‌جستند. «رویسپیر» در یکی از خطابه‌های فصیح خود (۷ مه ۱۷۹۳) استدلال کرد که وقت اتحاد مجدد انقلاب با روسو، پیش‌رو روحانی آن فرا رسیده است، دولت باید از یک مذهب خالص و ساده حمایت کند که اساساً مذهب کشیش «ساووی» در کتاب امیل بود. این مذهب متکی بود بر اعتقاد به خداوند و جهانی دیگر و بر طبق آن تقوای فردی و اجتماعی به منزله شالوده ضروری جمهوری به شمار می‌آمد.^(۳)

حذف دین در مقطعی از سوی این عاکفان پرستش‌گاه خرد از یک سو، و حرکت فریبده و نگرش تاکتیکی آنان به دین، آن هم دینی که با آموزه‌های روسو و جمهوریت تحریف شده از سوی آنان همخوانی داشته باشد، موجب بروز دهشتناک‌ترین دوران ترور در تاریخ بشر شد. دوره‌ای که در تاریخ از آن به «دوره وحشت» یاد می‌شود؛ دوره‌ای که حذف دین و اخلاق، خوشه‌های خشونت را در مزرعه جمهوریت بارور ساخت.

«ویل دورانت» از این دوره چنین یاد می‌کند: «ترور در استان‌ها در مه ۱۷۹۳ پایان یافت. ولی در پاریس تشدید شد.

در دوره وحشت، تا زمانی که خود رویسپیر قربانی شد (۲۸۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴) دو هزار و هفتصد نفر در پاریس و هیجده هزار نفر در فرانسه به قتل رسیده بودند. مجموع کشتارها به چهل هزار بالغ شده است. شمار کسانی که به عنوان مظنون به زندان افتاده بودند به حدود سیصد هزار نفر می‌رسیدند.^(۴)

«آلبرماله» در کتاب تاریخ قرن هیجدهم و انقلاب کبیر فرانسه، دوران ترور و کشتن افراد مهمی چون «لاووازیه» و «شینه» را به نام جمهورییت چنین به تصویر می‌کشد:

«در این وقت خون‌ریزی یا ترور عظیم شروع شد. در ظرف ۴۷ روز از دهم ژوئن الی بیست و هفتم ژوئیه در شهر پاریس، ۱۳۷۶ سر از تن جدا شد و این عدد بیش از قتل‌هایی است که در چهارده ماه اخیر واقع گردیده بود. از محکومین یکی «لاووازیه» شیمی‌دان معروف بود که برای انجام امتحانات علمی خود تقاضای مهلت کرد. لکن یکی از قضات محکمه جواب داد: «جمهوری فرانسه دیگر شیمی‌دان لازم ندارد!» دیگر از معارف «مالرئزب» بود که در محاکمه لوی شانزدهم سمت وکیل مدافع داشت و دیگر «آندره شینه» شاعر شهیر بود که شربت هلاکت چشیدند. محکمه فوج فوج مظنونین را به سیاستگاه می‌فرستاد بدون آن‌که در هویت آن‌ها تحقیقی کند مثلاً اگر اشخاصی را هم اشتباهاً به محکمه می‌آوردند، قضات بدون تفتیش حال و پرسش اسم آنها را امر به اعدام می‌داد. گاهی طفلی ۱۷ ساله را به جای پدر به قتلگاه روانه می‌کردند و زمانی پیرمردی شصت ساله را در عوض جوانی ۲۲ ساله به سیاست می‌فرستادند. به قول «فوکیه تنویل» «امروز سرها مثل الواح سنگی فرو می‌ریزند» در دو روز هفتم و هشتم ژوئیه ۱۵۰ نفر کشته شدند.^(۵)

گیتوتین‌ها سرها را یکی پس از دیگری بر زمین می‌افکند و تاریخ، هجوم و غارت وحشیانه به شهرهای لیون، مارسی و تولون را به نام جمهوری و آزادی به ثبت رسانده است. همه این اعمال از مردی سر می‌زد که در سخنرانی روز ۲۶ ژوئیه در مجلس خود را «غلام آزادی» و «شهید زنده جمهوری» می‌خواند! تکیه کلام وی همواره «فضیلت و تقوی» بود.

واژه‌هایی که به نظر مورخان و منتقدان هیچ‌گاه آن‌ها را تفسیر نکرد و همواره به کلی‌گویی در سخنانش ادامه می‌داد. تاریخ‌نگاران از «ماکسیمیلان رویس پیر»، که در ۶ مه ۱۷۵۸ چشم به دنیا گشوده بود و محرومیت‌ها و ناکامی‌های دوران زندگی و تحصیل از وی فردی عقده‌ای به بار آورده بود، به عنوان مردی مکار، دورو و مزور یاد کرده‌اند که تنها چند خصلت عوام‌فریبانه‌اش موجب شده بود که در نزد مردم به عنوان فردی «فسادناپذیر» جلوه کند.

«آلبرماله» در تاریخ قرن هیجدهم

سلطنت به شمار می‌آمد. لکن پس از آن چنان در مرام جمهوری‌طلبی راسخ و با حرارت شد که گویی از اشخاصی است که تازه دینی را پذیرفته‌اند و تعصب کامل نسبت به آن دارند، «میسولوار» که معتبرترین مورخ دوره انقلاب فرانسه است می‌گوید: «رویس پیر، مردی مکار و درون پوش و غیرقابل انکشاف» بود. او می‌نویسد: «آن قسمت از روح و اخلاق رویسپیر، که در خلال احوالش ظاهر شده است، روح صداقت و صراحت جبلی فرانسویان را مشتم و منفجر می‌سازد. «رویسپیر مردی مزور و درون‌پوش و تزویر

فضایل خود منور می‌سازد» یاد می‌کرد و به تحریک و تشویق وی می‌پرداخت. «ویل دورانت» در خصوص وی می‌نویسد: «ژرژ کوتن، سی و هشت ساله، بر اثر آماس پرده مغز چنان فلج شده بود که او را با صندلی حمل می‌کردند، وی این بیماری را معلول افراط در روابط جنسی در روزگار جوانی می‌دانست، ولی زنش او را دوست می‌داشت، مردی خوش قلب و آهنین اراده بود که بر اثر رفتار انسانی خود با استان‌های مهم در طی دوره ترور، مقامی ارجمند یافت.»



می‌نویسد: «رویس پیر، اگرچه به علت خشونت لحن و غرور و بی‌اعتنایی و احکام قطعی مردم را منزجر و متفر می‌کرد و به قول «لوی بلان» «اتباع رویسپیر عقال جرم او محسوسند نه دوستان او»، معذک شهرت و قبول عاتق فوق‌العاده یافت تا به جایی که او را معصوم «فسادناپذیر» لقب دادند! اسباب این نام نیک پرهیزکاری و درستکاری و سادگی زندگانی او بود. «رویس پیر» در خانه نجاری در کوچه سن هنره منزل داشت، وضع لباس و هیئت او محترم و مؤدب بود، سخنی آمرانه داشت و همواره کلمات معصومیت و تقوی را بر زبان می‌راند و از تأثیر اخلاقی این کلمات استفاده می‌کرد. تا روز دهم مه طرقدار

و دورویی را از اصول حکمرانی قرار داد.^(۶) برخی از تاریخ‌نگاران براین باورند که «رویسپیر» بیش از آن‌که متأثر از اندیشه‌های «ژان ژاک روسو» باشد، مقهور و متأثر از اندیشه‌های پنتجمین عضو از اعضای دوازده‌گانه کمیته نجات ملی یعنی «ژرژ کوتن» بوده است؛ مردی سی و هشت ساله که با صندلی چرخ‌دار وی را برای سخنرانی به این سو و آن سو می‌بردند، «کوتن» این چهره مرموز انقلاب فرانسه و دولت در سایه، به خوبی به چاه‌طلبی‌های «رویسپیر» پی برده بود و همواره در سخنرانی‌های خود از رویسپیر به عنوان فردی «پاکدامن»، «میهن پرست» و کسی که «جمهوریت را با

تعجب آنجاست که چهره مکار کوتن حتی ویل دورانت را نیز به اشتباه انداخته است. ویل دورانت از رفتار کوتن رفتاری انسانی در دوره وحشت و ترور یاد می‌کند. اما در حقیقت همین چهره به ظاهر ضد خشونت و ترور، و بی‌آزاری که انقلابیون آن را بر صندلی چرخ‌دار حمل می‌کردند، بنیان‌گذار «خشونت قانونی» بود.

«آلبرماله» در قرن هیجدهم به نقش کوتن در شکل‌گیری «جغادی قانونی» اشاره کرده و می‌نویسد: «رویس پیر محض مقهور ساختن این دشمنان آخرین خود، دو روز پس از عید طرح قانونی به وسیله کوتن، که از یاران و معاونین او بود، به مجلس پیشنهاد کرد



«که هر کس به زور یا به حيله درصدد امحای آزادی برآید به مجازات خواهد رسید» کوتن می‌گفت: «در این موقع سستی جنایت است و متابعت رسمی که موجب تأخیر و تعویق امورات عاقله را به خطر می‌افکند، برای سیاست و تنبیه دشمنان وطن هیچ توقفی جایز نیست، به محض دست یافتن و کشف هویت آن‌ها باید به مجازات پرداخت.»^(۷)

تیغه گیتین این بار جمهوری‌خواهان و انقلابیون را نشانه رفت، ائتلاف‌کنندگان دیروز، دشمنان امروز آزادی و جمهوری محسوب شدند. «رویسپیر» در حرکتی کاملاً غوغاسالارانه، «دانتون» یار دیرینه و پرنفوذترین شخصیت انقلاب فرانسه را به همراهی جمعی دیگر را که «جمهوریت فضیلت و تقوی!» با تکیه بر شعار «خردگرایی!» بنیان نهاده بودند به گیتین سپرد. «دانتون» در لحظات آخر پیش‌بینی کرد که پس از او رویسپیر نیز به گیتین سپرده خواهد شد.

«ظهر روز ۵ آوریل، محکومان را با اربابه به میدان انقلاب بردند، ضمن راه «دانتون» باز چنین پیش‌بینی کرد: «همه چیز را در هرج و مرج وحشت‌انگیزی ترک می‌کنم، هیچ‌یک از آن‌ها نمی‌داند دولت چیست، رویسپیر به دنبال من خواهد آمد.»^(۸)

تا هنگامی که موقعیت و جان نمایندگان مجلس و سایر اعضای نهادهای جمهوریت به مخاطره نیافتاده بود و تنها مردم عامی و برخی از اشراف به گیتین سپرده می‌شدند هر فریادی، ضد جمهوریت، آزادی، مردم‌سالاری و خردگرایی به شمار می‌آمد، اما وقتی سر «دانتون» در زیر گیتین از تن جدا شد آنانی که با حذف میانی اعتقادی و اخلاقی تنها بر قانون و خردگرایی تکیه می‌کردند دریافتند، روزی قانون و خردگرایی آنان را به سرنوشت دانتون دچار خواهد ساخت. از این‌رو، اقلیتی در نهادهای جمهوریت خصوصاً مجلس بر آن شدند به این وضعیت خاتمه دهند.

«آلبرماله» می‌نویسد: «گروهی از نمایندگان، که غالباً عضو کمیته صیانت عمومی و کمیته نجات ملی بودند چون می‌دانستند که «رویسپیر» بر آن‌ها رحم نخواهد کرد و دمار از روزگارشان برخواهد آورد، پیش‌دستی کردند و این

هیجان ملی را بهانه قرار دادند که سر رویسپیر را دفع کنند، دوستان و یاران «هیرت و دانتون» کمیته سری در آخر ژوئیه تشکیل دادند. اغلب اعضای این کمیته مظنون و متهم بودند و رویسپیر خیال تعقیب آن‌ها را داشت. پس در نهان با حزب بی‌طرف مجلس سازش کردند. این حزب که در وسط جای داشت و همواره طرفداری از رویسپیر می‌کرد در این موقع از دوام قتل و خون‌ریزی به تنگ آمده بود. این جماعت اگرچه اغلب مرتکب قتل هم شده بودند لکن در این وقت طرفدار امنیت و آرامش شدند.»^(۹) گرچه بین برخی از گروه‌های انقلاب فرانسه برای کنارگذاشتن رویسپیر ائتلافی پنهانی صورت گرفت اما به هنگام حضور رویسپیر در مجلس و تکیه وی بر واژه‌هایی چون «آزادی» و «جمهوریت» و «نفی استبداد» و «میهن پرستی» گروه میانه‌رو و فرصت‌طلب مجلس را فریفت تا جایی که برای وی کف زدند.

«ویل دورانت» در تاریخ تمدن بخشی از سخنان رویسپیر را در مجلس چنین می‌آورد: «استبداد بر ما حکمفرماست، ولی این بدان مفهوم نیست که خاموش بنشینیم، انسان چطور می‌تواند کسی را سرزنش کند که حق با اوست و می‌داند که در راه میهنش چگونه جان بسپارد.»^(۱۰)

آلبرماله کف زدن نمایندگان میانه‌رو، به همراه طرفداران رویسپیر را پس از ایراد سخنرانی و افتادن مجلس به دست اقلیت پس از واکنش تند آن‌ها چنین می‌آورد: «این جدال سه روز طول کشید، روز جمعه ۲۵ ژوئیه که رویسپیر در مجلس حاضر نبود، «بارر» خطابه‌ای قرائت کرد مشتمل بر ملامت و عیب‌جویی از مردمانی که در صدد سفاکی و سخت‌گیری جدیدی نسبت به مردم هستند. مجلس رأی داد که این خطابه را طبع نموده به کمون بفرستند. چون رویسپیر از این واقعه خبریافت، روز ۲۶ ژوئیه به مجلس حاضر شد و نطقی مفصل که به زحمت و دقت بسیار فراهم و آماده کرده بود، ایراد نمود و مکرر خود را به صفت «غلام آزادی» و «شهید زنده جمهوری» خوانده و کمیته‌ها را هم متهم ساخت که در پی فشار آوردن بر مجلس هستند و درخواست کرد که کمیته‌ها را از

مردمان فاسد که مشتی دزد و خائن هستند پاک و مصفا سازند. حزب بی‌طرف و افراد فرصت طلب مجلس باز تحت تأثیر نطق رویسپیر واقع شده و به شدت کف زد، لکن «کامبون» در جواب اعتراضات مؤثره کرد و مجلس رأی خود را اظهار نمود و این نخستین دفعه‌ای بود که رویسپیر در مجلس مغلوب می‌شد.^(۱۱)

روز ۲۷ ژوئیه «رویسپیر» در حالی وارد مجلس (کونوانسیون) شد که احساس می‌کرد همه چیز بر وفق مراد وی خواهد بود، اما غافل از آن‌که هدایت و ریاست مجلس امروز در دستان مخالفین وی و طرفداران «دانتون مقتول» است.

سخنان «رویسپیر» در هیاهوها گم شد و رویسپیر پس از یک مجادله و موضع‌گیری‌های مخالفین و موافقین دستگیر و روانه شهرداری شد. ویل دورانت چگونگی حمایت «شهردار شهر» و رویارویی طرفداران رویسپیر و مخالفین وی که نهایتاً به پیروزی مخالفین انجامید و نیز چگونگی اعدام رویسپیر و برادر وی به همراه «کوتن» و «سن ژوست» در میان شعار مردمی که فریاد می‌زدند «مرگ بر حداکثر!» چنین می‌آورد: فلوریو - سکو شهردار پاریس دستور داد که زندانیان را به ساختمان شهرداری منتقل کنند و در آنجا آن‌ها را مانند میهمانان محترم پذیرفت و حاضر به حمایت از آنان شد. رؤسای کمون از «آتریو» که رئیس گارد ملی در پاریس بود، خواستند که سربازان و توپ‌ها را به قصر تولیوری ببرد و اعضای کونوانسیون را تا زمانی که حکم توقیف را لغو نکرده‌اند در اسارت نگه دارد. ولی «آتریو» به سبب مست بودن نتوانست مأموریت خود را انجام دهد.

نمایندگان «پول پاراس» را مأمور گردآوری عده‌ای ژاندارم کردند تا به ساختمان شهرداری بروند و زندانیان را دوباره دستگیر کنند، شهردار بار دیگر از «آتریو» استمداد کرد و او نیز چون قادر نبود که اعضای گارد ملی پاریس را گردآوری کند، فوراً گروهی از «سان - کولوت‌ها» را به جای آن‌ها جمع کرد ولی این افراد علاقه زیادی به کسی نداشتند که دستمزد آن‌ها را پایین آورده و «آبرو و شومت» دانتون و دمولن را به قتل رسانده بود. علاوه بر این، باران شروع به باریدن کرد و آن عده به تدریج به سرکار

یا به خانه‌های خود بازگشتند. «پاراس» و ژاندارم‌ها به سهولت بر ساختمان شهرداری مستولی شدند، رویسپیر که آنان را دید کوشید خودکشی کند ولی گلوله از دست لرزان او منحرف شد و از گونه‌اش گذشت و فقط چانه‌اش را خرد کرد. «لوپا» که دستش قوی‌تر بود مغز خود را متلاشی ساخت. «اگوستن رویسپیر» ضمن پریدن از پنجره یک پایش شکست، کوتن با پای بی‌حس به پایین پله انداخته شد، در آنجا بدون یار و یاور باقی ماند تا آن‌که ژاندارم‌ها او را با «رویسپیر» و «سن - ژوست» به زندان بردند.

بعدازظهر روز بعد (۲۸ ژوئیه ۱۷۹۴) چهار اربابه این چهار نفر را به انضمام «فلوریو آتریو» (که هنوز مست بود) و شانزده نفر دیگر به طرف سکوی گیتین بردند که در این لحظه آن‌ها را در محلی قرار داده بودند که ما اکنون آن را «میدان کنکور» می‌نامیم. ضمن راه از میان تماشاچیان فریادهایی برمی‌خواست از قبیل «مرده باد حداکثر!»^(۱۲)

دوره وحشت از ۱۷ سپتامبر ۱۷۹۳ تا اعدام رویسپیر در ۲۸ ژوئیه ۱۷۹۴ ادامه داشت. این دوره با شعار «مرده باد حداکثر!» از سوی مردم پایان یافت. و کلیسا بار دیگر تعمیر شد. خنای جمهوری خواهان و آزاداندیشان برای مردم دیگر رنگ نداشت و مردم به درون خویش خزیدند. از دامان جمهوریت بی‌دین و اخلاق، دیکتاتوری زاییده شد و ناپلئون بناپارت در سال ۱۷۹۹ به قدرت رسید که نه تنها تهدیدی برای فرانسه بلکه برای اروپا به شمار رفت.

..... پی‌نوشت‌ها

۱. الی ۴. ویل دورانت، تاریخ تمدن (عصر ناپلئون)، ج ۱۱، ص ۹۴-۹۳ / ص ۹۴ / ص ۱۰۱ / ص ۹۲
۵. تاریخ قرن هجدهم و انقلاب کبیر فرانسه، آلبرماله و ژول ایزاک، ترجمه رشید یاسمی، ج ۲، ص ۲۲۸
۶. تاریخ قرن هجدهم و انقلاب کبیر فرانسه و امپراطوری ناپلئون، ج ۲، ص ۲۴۵
۷. تاریخ قرن هجدهم و انقلاب کبیر فرانسه، آلبرماله و ژول ایزاک، ترجمه رشید یاسمی، ج ۲، ص ۲۴۷ / ص ۱۰۰
۸. رک. به: تاریخ قرن هجدهم و انقلاب فرانسه، آلبرماله و ژول ایزاک، ج ۲، ص ۲۴۹
۹. تاریخ تمدن ویل دورانت، عصر ناپلئون، ج ۱۱، ص ۱۰۴
۱۰. تاریخ قرن هجدهم و انقلاب فرانسه، آلبرماله و ژول ایزاک، ج ۲، ص ۲۴۹
۱۱. تاریخ تمدن ویل دورانت، ص ۱۰۶-۱۰۵